

نی مخزون

شرح و تحلیل شاعری و نکات ادبی شعر شهریار

به کوشش:
چنگیز میرزایی

انتشارات سایه گستر

۱۳۸۹

شناسه	:	میرزایی، چنگیز، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور	:	نی محزون: شرح و تحلیل شاعری و نکات ادبی شعر شهریار/ به کوشش چنگیز میرزایی.
مشخصات نشر	:	قزوین: سایه گستر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	:	۲۵۰ ص.
شابک	:	978-964-502-514-2
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
عنوان دیگر	:	شرح و تحلیل شاعری و نکات ادبی شعر شهریار.
موضوع	:	شهریار، محمدحسین، ۱۳۶۷-۱۳۸۵. -- نقد و تفسیر
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
رده بندی کنگره	:	۱۳۸۹ م ۹۹ PIR ۸۱۲۹/
رده بندی دیویی	:	۱/۴۲۵۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۰۰۵۷۱۴

نشر سایه گستر

قزوین - چهارراه نادری - پلاک ۳۱۰ - انتشارات سایه گستر
تلفن: ۰۲۸۱-۲۲۳۵۳۰۵-۲۲۳۸۰۳۳

نی محزون

- شرح و تحلیل شاعری و نکات ادبی شعر شهریار
- به کوشش: چنگیز میرزایی
- صفحه آرا: اکرم شالی
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۹
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۳۸۰۰ تومان
- لیتوگرافی و چاپ: الهادی
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۰۲-۵۱۴-۲

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۱
مکتب حافظ.....	۱۷
یادی و استقبالی از صائب.....	۱۸
غزل صائب.....	۱۹
آغوش ماه.....	۲۰
علی آباد.....	۲۱
مناجات.....	۲۲
ریحانه یا کبوتر حرم.....	۲۴
شبه ساز ثریا.....	۲۵
بلکه بیاریم یار را.....	۲۶
روسیاهی.....	۲۷
حالا چرا.....	۲۸
ماه مهمان نواز.....	۲۹
صبح پیاله.....	۳۰
از قمر تا گوگوش.....	۳۲
سیمین بهبهانی.....	۳۳
ناله‌ی روح.....	۳۵
ارباب زمستان.....	۳۶
داغ لاله.....	۳۷
در راه زندگانی.....	۳۸

۳۹	ناکامی الفت‌ها
۴۰	دریاچه‌ی اشک
۴۱	کوزه‌گر از کوزه‌ی شکسته خورد آب
۴۲	سوز و ساز
۴۳	پروانه در آتش
۴۴	لب
۴۵	دل درویش‌نواز
۴۶	یک شب با قمر
۴۷	شاهد تبریز
۴۸	دیدار آشنا
۴۹	زکات زندگی - شکوه به ماه
۵۰	سپاه من
۵۱	فاصله‌ی زمان
۵۲	زیان نگاه
۵۳	کودک و خزان
۵۴	همت ای پیر
۵۵	چراغ هدایت
۵۶	شهریاری من
۵۷	کاروان بی‌خبر
۵۸	چشم انتظار
۵۹	قلم انداز
۶۰	زندان پستی
۶۱	هفت خوان عشق
۶۲	جویار دیده
۶۳	آخرین تیر و خطا
۶۴	اشک شوق
۶۵	ملال محبت
۶۶	گوهر و گوهری
۶۷	دستم به دامنانت
۶۸	مرغ شب آویز

صفحه	عنوان
۶۹	دیوان و دیوانه
۷۰	ماه دریا
۷۱	خزان جاودانی
۷۲	قند پاریسی
۷۳	شمع غم
۷۴	خار دامنگیر
۷۵	نهاد امید
۷۶	توبه‌ی گرگ
۷۷	طغرای امان
۷۸	شیرین دهقان
۷۹	بهار زندانی
۸۰	سیل روزگار
۸۱	عید خون
۸۲	جامی چند
۸۳	قند مکرر
۸۴	ترانه‌ی محزون
۸۵	موشک دوانی و شمر خوانی
۸۷	جلوه‌ی جلال
۸۸	بازار شوق
۸۹	او بود و او نبود
۹۰	خمار شباب
۹۲	پرتو پاینده
۹۵	اشک ندامت
۹۶	کاروان شکر
۹۸	هر چه پیش آید خوش آید
۹۹	غوغای غروب
۱۰۰	ای شیراز
۱۰۱	اشک پردگی
۱۰۲	افسانه‌ی روزگار
۱۰۳	توت بیدانه

صفحه	عنوان
۱۰۴.....	مکتب شاپور
۱۰۵.....	به یاد تهران
۱۰۷.....	دولت جاوید
۱۰۸.....	غزل عارف
۱۱۰.....	قاصد و مقصود
۱۱۱.....	انتقام عشق
۱۱۲.....	حافظ خدا حافظ
۱۱۳.....	شمع ما چراغ دل است
۱۱۴.....	ساز فراموش
۱۱۵.....	دل
۱۱۷.....	صاحب دارد این دل
۱۱۸.....	ظالم بلا
۱۲۰.....	دخترک گل فروش
۱۲۱.....	شمع طوفان
۱۲۲.....	هجران کشیده ام
۱۲۳.....	ساز عبادی
۱۲۵.....	وحشی شکار
۱۲۶.....	ترانه ی جاودان
۱۲۷.....	جرس کاروان
۱۲۸.....	تحوّل
۱۲۹.....	زندان زندگی
۱۳۰.....	ناله ی ناکامی
۱۳۱.....	لاله ی سیراب
۱۳۲.....	حراج عشق
۱۳۳.....	بخت خفته دولت بیدار
۱۳۴.....	شمع سیه روز
۱۳۵.....	سابه ی ماه
۱۳۶.....	سرو سودا
۱۳۷.....	گوهر فروش
۱۳۸.....	توشه ی سفر

صفحه	عنوان
۱۳۹.....	ای نظامی بچه.....
۱۴۰.....	سایه و نادرپور.....
۱۴۱.....	شهریار خود باشم.....
۱۴۲.....	نگین گم شده.....
۱۴۳.....	چه می کشم.....
۱۴۴.....	به مرغان چمن.....
۱۴۶.....	زیان شهرت.....
۱۴۷.....	حجاز به آهنگ جاز.....
۱۴۸.....	خلوتی با خواجه.....
۱۴۹.....	مشق جدایی.....
۱۵۰.....	چشمه‌ی قاف.....
۱۵۲.....	چراغان دل‌ها.....
۱۵۳.....	حرم قدس.....
۱۵۴.....	غزال و غزل.....
۱۵۵.....	عهد قدیم.....
۱۵۶.....	بوی پیراهن.....
۱۵۸.....	من و ماه.....
۱۵۹.....	باده‌ی وحدت.....
۱۶۰.....	خون سیاوش.....
۱۶۱.....	غزل یا لغز.....
۱۶۲.....	تو بمان و دگران.....
۱۶۳.....	بعد از نیما.....
۱۶۴.....	قاف عزلت - سرود آبشار.....
۱۶۶.....	شکرین پسته‌ی خاموش.....
۱۶۷.....	کنج ملال.....
۱۶۸.....	سایه و آفتاب.....
۱۶۹.....	ارشام کن.....
۱۷۰.....	غصارة اعصار.....
۱۷۲.....	سه تار من.....
۱۷۳.....	ابتکار من.....

صفحه	عنوان
۱۷۴	ناله‌های زار
۱۷۵	گلله‌ی خاموش
۱۷۶	اقبال من
۱۷۷	شب فراق تو
۱۷۸	سلیمانی دیو
۱۷۹	حبیبی
۱۸۱	قاضی و پوستین
۱۸۳	یار قدیم
۱۸۴	یار کهن
۱۸۵	شهباز کو؟
۱۸۶	رباب شکسته
۱۸۷	بمانیم که چه
۱۸۸	غزال رمیده
۱۸۹	شاهد گمراه
۱۹۰	دستگیری آسمان
۱۹۱	مرغ بهشتی
۱۹۲	شمشیر قلم
۱۹۳	آه گرم و آه سرد
۱۹۴	با روح صبا
۱۹۵	انتظار
۱۹۶	شبهای زندانیان
۱۹۸	پری و فروغ
۱۹۹	خال برنده
۲۰۰	دیوانه و پری
۲۰۱	جمع و تفریق
۲۰۲	سلیمی و سلامی
۲۰۳	برات اصفهان
۲۰۴	نای شبان
۲۰۵	دُری از عدنی
۲۰۶	طلا خرج مطلا

صفحه	عنوان
۲۰۷	غوغا می کنی.....
۲۰۸	بانو صبا.....
۲۰۹	نفرین.....
۲۱۰	نی محزون.....
۲۱۱	ماه هنریشه.....
۲۱۲	دالان بهشت.....
۲۱۳	ماه سفر کرده.....
۲۱۴	طولی خوش لهجه.....
۲۱۵	آفتاب.....
۲۱۶	غروب و مهتاب دریا.....
۲۱۸	ای زن.....
۲۱۹	چشم ابدیت.....
۲۲۱	شیدایی.....
۲۲۲	ساز صبا.....
۲۲۳	فهرست نام شعرها.....
۲۳۱	فهرست مطلع ها.....
۲۳۹	فهرست اعلام.....
۲۴۳	فهرست منابع.....

سید محمد حسین بهجت تبریزی که با نام شعری «شهریار» بلند آوازه‌ترین، شاعر نیم قرن پایانی زندگی خود بود در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز چشم به هستی گشود. پدرش سید اسماعیل، معروف به حاج میر آقا به تصریح شهریار به وکالت دعاوی اشتغال داشته و از مردمان کریم و فهیم منطقه‌ی خود بوده است:

چون بدین جا رسی زیارت کن	قبر مرحوم حاج میر آقا است
او وکیل دعاوی تبریز	وز نبوغ از نسوادر دنیا است
پدر «شهریار» معروف است	کسه در ایسن دوره سیدالشعراست
فرق نگذاشت سفره‌ی کرمش	کاین امیر است یا فقیر و گداست

دیوان شهریار ج ۳ ص ۴۰۵

در یکسالگی شهریار آشوب‌های سیاسی و ناآرامی‌های اجتماعی در تبریز که پیامد به خطر افتادن انقلاب مشروطیت بود با قیام مسلحانه‌ی ستارخان و باقرخان به اوج خود رسید. پدر شهریار مصلحت را در خروج از تبریز و پناه بردن به روستای امن قشیش قورشاق از توابع قره چمن دید. شهریار دوره‌ی کودکی و نوجوانی‌اش را در روستاهای نامبرده و شنگل آباد و خشک‌ناب به سر برد و در همان زمانها و مکانها خاطرات گوارایی از روزگار خوش و بی‌دغدغه‌ی نوجوانی اندوخت که بعدها دستمایه‌ی معروف‌ترین اثر مستقل شهریار یعنی «حیدر بابایه سلام» شد که پای شهرت او را به خارج از مرزهای ایران کشاند.

شهریار در این دوره به آموختن قرآن و گلستان سعدی و بعضی کتابهای متداول زمان در نزد

پدرش و نیز مکتب‌خانه‌ی روستا پرداخت. خانواده‌ی شهریار پس از فرو نشستن ناآرامیهای سیاسی تبریز به آنجا بازگشتند و او تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی متحده و فیوضات و دوره‌ی اول متوسطه را در دبیرستان محمدیه به پایان برد.

پدرش او را در سال ۱۳۰۰ شمسی به همراه خویشاوندی مورد اعتماد با توشه‌ای پانصد تومانی که در آن زمان مبلغ کلانی بوده برای ادامه‌ی تحصیل به دارالفنون در تهران فرستاد.

شهریار در سال ۱۳۰۳ دوره‌ی متوسطه را در دارالفنون به پایان برد.

شهریار جوان در این زمان کشکولی از کالاهای مرغوب مانند تحصیل در رشته‌ی پرآوازه‌ی آن زمان یعنی طب، صدایی گرم، خطی خوش، شمایی نیکو، سرشتی نجیب و مهمتر از همه ذوق شاعرانه‌ای سرشار با خود برد که در تهران آن روز خریداران فراوانی داشت.

در این دوره شهریار که به چندین هنر آراسته بود، در شعله‌های سوزان عشق دختری به نام ثریا که فرزند یک سرهنگ ارتش بود فرو رفت که تادم مرگ از سوز و گدازش نیاورد و داستانش ورد زبان پیر و جوان و شهره‌ی برزن و بازار گردید و نردبان شهرت و ناکامی را همزمان زیرپای شهریار گذاشت.

بدین ترتیب «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار شدند» تا ستاره‌ی شهرت سیدمحمدحسین بهجت تبریزی فرزند حاج میرآقا خشکتابی در اوان جوانی در تهران پایان قاجاریه که آب و هوای فرهنگ اروپایی به تازگی در رگ و پوستش دویده بود «بدرخشد و ماه مجلس شود».

عوامل شهرت و محبوبیت شهریار را می‌توان این گونه برشمرد:

۱- اوضاع اجتماعی تهران در سالهای ۱۳۰۰ هنوز فاصله‌ی چندانی با دوران ناصری نداشت زیرا هنوز پای رادیو، تلویزیون، سینما و حتی روزنامه (در معنی امروزی) به ایران نرسیده بود و شعر کالای فاخری بود که در محافل و یا خلوت‌های ارباب فضل و یا صاحبان جاه و مال، که معمولاً دارای سواد و آشنا به کتاب بودند، حضور داشت و بازار شاعری و شاعران گرم و پر مشتری بود و شاعران «قدر می‌دیدند و به صدر می‌نشستند» و سروده‌هایشان نقل محافل و مجالس بود.

۲- در میان شاعران مشهور آن زمان یعنی ملک‌الشعرای بهار، ایرج میرزا، عارف، عشقی، اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)، فرخی یزدی، ادیب‌ها (ادیب الممالک فراهانی، ادیب نیشابوری، ادیب پیشاوری) و دیگران جای شاعری غزل سرا و شاخص خالی بود و همه‌ی شاعران این دوران یا در قصیده‌سرایی نام‌آور بودند و یا در هیچ قالبی سرآمد و چیره‌دست نبودند ضمن

آن که شعر آن دوره، بیشتر به بیانیه‌های سیاسی و مرامنامه‌های حزبی شباهت داشت و نه شعر و از این رو برای اهل ذوق و خریداران هنر، ملال‌آور می‌نمود. شهریار پا در این میدان بی‌رقیب گذاشت و از حسن اتفاق، غزلش که از چشمه‌ی جوشان ذوقی سرشار می‌جوشید و از سوز عشقی شورانگیز چاشنی می‌گرفت و با پشتوانه‌ی عاطفه‌ای رقیق و بی‌ریا می‌آمیخت به سرعت «سر غمش را در دهن عام انداخت» و طبل شهرتش بر سر بازار کوبیده شد.

۳- حسن اتفاق دوستی و هم‌کلاسی شهریار با همشهری درباری‌اش ابوالقاسم شهباز که خود اهل ذوق و شعر و شاعری بود و با اهالی شعر و هنر حشر و نشر داشت پای شهریار را به محافل بزرگان و ستارگان شعر و موسیقی که در خلاء رسانه‌ها، بت‌های ذهنی مردم بودند، باز کرد و او را راهی راه هموار شده‌ی شهرت نمود.

در سال ۱۳۰۳ که بیش از هزده سال نداشت با نامدارترین استاد موسیقی معاصر یعنی ابوالحسن صبا (۱۲۸۱-۱۳۳۶) آشنا شد. آشنایی او با یک استاد بزرگ موسیقی و مردی اهل ذوق و فرزانه که نواده‌ی فتحعلی خان صبا، ملک‌الشعرا دربار فتحعلی شاه بود، آتش در نیستان جان شهریار انداخت و او را گداخته و پرورده کرد. از پیوند ذوق و عشق و موسیقی غزلهایی متولد شد که در تهران آن روزها که از خواب زمستانی بیدار نشده و سیاست و اجتماعیات و مدرنیزم در خلوت و جلوت مردم جا باز نکرده بود، دست به دست می‌گشت و دهن به دهن خوانده می‌شد.

علاوه بر آن شهریار با کشش فطری و نیز با جاذبه‌ی شخصی مرادش صبا، ساز عارفانه‌ی سه تار را آموخت تا با چاشنی ذوقش در آمیزد و شعر از دل برآمده‌اش را در جان مشتاقان بنشاند. شهریار در آشنایی سی و چند ساله‌اش با صبا برای همیشه کمند ارادت او را به گردن انداخت و مرگ زودهنگام صبا نه تنها از ارادتش نکاست بلکه او را تا پایان عمر در این داغ گداخت و حقیقتاً صبا پس از حافظ، استوارترین ستون خیمه‌ی شعر شهریار است که هیچگاه فرو نریخته است و همیشه در شعرش حضور مراد وار دارد.

مگر از صبا و نیما سخنی توان نگفتن که سخن به هر دری زد سری از صبا درآورد به ویژه آنکه نام صبا و باد صبا که از محرمان همیشگی خلوت انس همه‌ی غزل‌های فارسی است در شعر شهریار ایهاماً به کار رفته‌اند.

شهریار از شاعر بزرگ و مرد فاخر زمانش یعنی ملک‌الشعرا بهار هم اعزاز و اکرام و تحسین دیده که قطعاً در رواج سگه‌ی شهرت او تأثیر سزاوار داشته است.

شاعران مشهور روزگار جوانی او که پیش‌تر از آنان یاد شده و شهرتشان از شاه زمانشان کمتر نبود، به او حسادت نورزیدند بلکه او را در پروبالشان پروردند و بر شیپور شهرتش دمیدند. مثلاً ملک‌الشعرای بهار، شاعر بزرگ و مرد سترگ روزگار، شهریار جوان را چنین می‌ستاید: «من اشعار شهریار را می‌خوانم و زیاد هم می‌خوانم و برای تشجید (روشن کردن) ذهن و برانگیختن طبع و احساس شاعرانه، کمال تأثیر را دارد.» و در مقدمه‌ای که بر دیوان کوچک شهریار نوشت او را افتخار ایران و ایرانی معرفی کرد. (زندگانی ادبی و اجتماعی شهریار ص ۳۳) او نیز هیچگاه نسبت به آنان ناسپاسی نکرد و نمکدان‌شان را نشکست و ادب و نجابتش را از یاد نبرد و در هر فرصتی از آنان به نیکی و حق‌گزاری یاد کرد. بویژه ملک‌الشعرا را در شعرش «استاد نالاعظم» می‌نامید. (دیوان شهریار ج ۳ ص ۲۱۳).

۴- دوره‌ی شکوفایی شهریار همزمانست با ورود سیل آسای الگوهای اروپایی به ویژه در حوزه‌ی سیاست و اجتماع که تحت تأثیر انقلاب آزادیخواهانه‌ی فرانسه (۱۷۸۹) و انقلاب سوسیالیستی روسیه (۱۹۱۷) وارد جامعه‌ی روشنفکری شده بود و از مشخص‌ترین جلوه‌ی آن در وجه لیبرالیستی؛ جدایی دین از سیاست و در وجه سوسیالیستی‌اش حذف دین بود. روشنفکران ایران در آن دوران و شاعران آن زمان اکثراً پیرو و مدافع یکی از این دو ایده بودند که حکومت هم در این وجه با آنان هماهنگ بود و توجه به مذهب در شعر در حقیقت ارتجاع به حساب می‌آمد.

در چنین حال و هوایی شهریار با تأکید خود را «سید» محمدحسین می‌نامید و قلباً در شعرش به پیشوایان دین و قرآن کریم ابراز ارادت می‌نمود. بدیهی است که در جامعه‌ای که مذهب و دلبستگی به آن از مؤلفه‌های استوار فرهنگی‌اش است، چنین شاعری مقبولیت عام می‌یابد.

۵- جدال عشقی بین دانشجوی جوان سیدغریب افتاده‌ی شهرستانی در تهران با قدر قدرتی مانند عبدالحسین خان سردار معظم بجنوردی، تیمورتاش (مقتول ۱۳۱۲) (مقتدرترین وزیر دوران پهلوی‌ها و وزیر دربار رضاشاه) چیزی شبیه تکرار تاریخ و زنده شدن دوباره‌ی داستان خسرو، فرهاد و شیرین بود. همان‌گونه که در آن داستان، شیرین زر و زور خسرو را به شیدایی فرهاد نفروخت، در این‌جا نیز شهریار یک عمر با چشم گریان دندان بر جگر بریان نهاد و با تیشه‌ی اشک که همه‌جا در چشمه‌ی شعرش جاریست در جان مخاطبانش مجرا تراشید و جاری شد.

در آن دوران که کوچه باغهای تهران کوچک و بیلاق شمیران میعادگاه عاشقان و سرخوشان فارغ از چنبره‌ی گرفتاریهای امروزه بود، «شرح شورانگیز عشق شهریار در غزل و سیم سه تارش می‌پیچید.» دهان به دهان می‌گشت و دلها را به تصرفش درمی‌آورد. مردم همدلانه با او همنوا

می‌شدند و شعر و نامش متاع ممتاز بازار عشق و حرمان بود. به ویژه آن که این ناکامی او را از ادامهی تحصیل در رشته‌ی پرآوازه‌ی طب در آن روزگار بازداشت و به گناه عاشقی در سال ۱۳۱۰ به نیشابور تبعید شد و در اداره‌ی ثبت اسناد آن شهرستان حدود چهار سال تن به بیگاری و جان به اسارت داد. اما «در این گوشه‌ی خاموش فراموش شده»^۱ «نیز ستاره‌ی شهرت بر سرش تابید و دست تقدیر، او را بر سفره‌ی شهرت کمال الملک (۱۲۶۴ هـ. ق - ۱۳۱۹ هـ. ش) نشانده که او هم به کيفر فضل و هنر و آزادگی‌اش در آنجا تبعید بود.

زائران اهل کمال مشهد اغلب فرصت زیارت کمال الملک را مفتنم می‌شمردند و با شهریار نیز که از همدان همیشگی او بوده آشنا می‌شدند و نام و شعر او را در زادگاهشان می‌پراکندند و بر شهرتش می‌افزودند.

۶- اقتدار و شهرت بی‌مانند تیمورتاش و سرانجام، مرگ تحمیلی‌اش در زندان رضاشاه به تصریح خود شهریار و باور مردم، انتقام الاهی بود که حلقوم تیمورتاش را به کيفر ستم بر دانشجوی سیدغریب فشرده و نام شهریار را همراه حقانیت و مظلومیت او بر زبانها انداخت.

۷- ارادت بی‌چون چرای شهریار به حافظ که نظیری برای چنین دلباختگی و سرسپردگی در شعر فارسی نمی‌توان یافت، او را از نفس قدسی مرادش بی‌نصیب نگذاشت و تخلصی را به سیدمحمدحسین بهجت تبریزی هدیه کرد که نامش را در تراز شهریاران قرار داد به ویژه آن که وسایل ارتباط جمعی از شاهان پهلوی اغلب با لقب «شهریار» یاد می‌کردند و ناخودآگاه موجب چرخش این نام بر زبانها می‌شدند. شهریار آن چنان در حافظ ذوب شده بود که در برابر او بی‌اراده و بی‌اختیار و حتی هویت از دست داده بود و همین دلباختگی بی‌ریایش نام او را تا حدودی تداعی گر نام حافظ کرد؛ به ویژه آن که در اکثر غزلهایش نام یا تضمین یا مضمونی از حافظ را چاشنی نموده، گویی به آنها توسل و تبرک جسته است.

او به این حد دلباختگی نیز قناعت نکرد و به استقبال تعدادی زیادی از غزلهای حافظ رفت و نشان داد که میان «نظم» او تا «شعر» حافظ، تفاوت از زمین تا آسمان است.

۸- افتادگی و خاکساری جبلی و بی‌ریای شهریار در دوره‌ای که گروهی از شاعران، خود را تافته‌ای جدا بافته و از جنس غیرمردم یافته بودند، بسیار گیرا و دلنشین بود. شاعران روزگار او «طاووسان علین شده‌ای» بودند که اکثراً دیگری و دیگران را به چیزی یا پیشیزی نمی‌خریدند و

هریک کتبه‌ی نواندیشی و به اندیشی و پیشوایی می‌کشیدند. با تهمت و تحقیر به هم می‌ناخستند و یکدیگر را می‌نواختند. شهریار تنها شاعر بسیار مشهوری بود که راهش از میان مردم می‌گذشت و در میان مردم گم بود. او هیچگاه به اهالی هنر به ویژه شعر و موسیقی بی‌حرمی نکرد و حداکثر آن که اکراه خود را از شیوه‌های ناخوشایندش با تعریضهای کم‌رنگ نشان داد^۱ او هیچگاه دیگران را ارزان حساب نکرد و خود را گران نفروخت و در تمام زندگی درویشانه‌اش «با دوستان مروت و با دشمنان مدارا می‌نمود» و کسی را «بردار شعرش آونگ نکرد»^۲ او حتی رغبتی به چاپ، و انتشار اشعارش نداشت بلکه با اصرار دوستان و نیاز شدید مالی به این کار تن داد^۳.

نامی باب روز و مشتری پسند بر دیوانش نهاد و آن چه در کشکول درویشی‌اش، داشت بدون بزرک و آرایه و پیرایه به بازار مد عرضه کرد.

۹- دل شکسته و تن فرسوده‌ی شهریار از تحمل بار زندگی خمید و او را پس از چهارسال اقامت اجباری و آوارگی در نیشابور به بیمارستان کشاند در این جا برای نخستین بار محبویه شهریار، ثریا که تا پایان زندگی از او با نام پری در شعرش یاد کرده، به دیدارش آمد و شهریار غزل معروف «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» را سرود که با توجه به سابقه‌ی ذهنی مردم و عینیت مصداقش با سرعتی برق آسا ورد زبان عام و خاص شد و اقبال خوانندگان و آهنگسازان بنام و مقبول دورانش از این شعر، آهنگی جاودانه ساخت که پشتوانه‌ای محکم برای تثبیت نام شهریار گردید. بیش از شش دهه از این غزل گذشته، اما هنوز حداقل چند بیتی از آن در خاطر هر درس خوانده و ناخوانده باقی است.

۱۰- خوابهای به واقعیت پیوسته‌ی شهریار نیز از عواملی بود که بر معتقدان و علاقه‌مندانش افزود تا جایی که مردم با همین اعتقاد از او دعا می‌گرفتند^۴. از جمله‌ی این خوابها، آن که در سال ۱۳۰۰ که برای تحصیل عازم تهران بود، در بین راه به خواب می‌بیند که برقله‌ی کوهها طبل‌ی بزرگ را می‌کوبند که صدایش در دوردستها می‌پیچید و آن را به شهرت یافتن شهریار تعبیر می‌کنند، و همچنین خواب آیت الله نجفی مرعشی (۱۳۱۵ ه. ق. - ۱۴۱۱ ه. ق.) مرجع وارسته‌ی شیعیان که درباره‌ی غزل «علی ای همای رحمت» است. بدین خلاصه که شهریار غزل مذکور را می‌سراید و

۱- غزل حجاز به آهنگ جاز بیت ۸ و همچنین غزل عصاره‌ی اعصار دیوان - ج ۳ ص ۲۵۱

۲- احمد شاملو «شعری که زندگیست»

۳- زندگانی ادبی و اجتماعی شهریار ص ۹۳

۴- دیوان شهریار ج ۱ ص ۲۴

جز خودش کسی از آن آگاه نبوده است. آیت الله مرعشی امام علی (ع) را در خواب می بیند که از شهریار و این غزل یاد می کند. شهریار به خواسته ی آیت الله به قم می رود و آیت الله از شهریار می خواهد که همان شعر را بخواند و شهریار با علم به این که کسی از موضوع شعر آگاه نیست با شنیدن ماجرای خواب آیت الله منقلب می شود و این شعر و جریان آن و خواب مزبور، شهریار را به شهرتی همه گیر می رساند.

۱۱- شعرخوانی شهریار که با ظاهری درویشانه و شوریده و دلی شکسته و صدایی گرم و گرفته^۱ همراه با موسیقی اشک که در نوع خود بی مانند و بسیار دلنشین بود. بدین معنی که آنچه بر دل و قلم شاعر گذشته بود همزمان از چشم و زبانش جاری می شد. رقت احساس و انقلاب درونی اش هر بیننده ای را منقلب و با او همراه می کرد و قوت و تأثیر شعر و صمیمیت شاعر را دو چندان می نمایاند.

۱۲- شهریار در میان شاعران همدوره اش بیشترین توجه و علاقه را به قومیت خود نشان داده و اشعاری به زبان آذری سروده که حجم آنها کمتر اما شعریت و شهرتشان به گواهی اهل فن بیشتر و بهتر از اشعار فارسی اوست.

از میان اشعار ترکی شهریار، مجموعه ۷۶ بندی «حیدربابا به سلام» پای شهرت او را به همه ی کشورهای ترک زبان کشاند و به چندین زبان ترجمه شد این مجموعه که شهریار خردسال و نوجوان، بازیگر نقش اصلی آن است خاطرات بسیار خوش و تنها روزگار آسوده سری او را در دامن کوه حیدربابا در بردارد و پرده ای بسیار هنرمندانه از زندگی نوجوانی او و پیرامونیانش را به نمایش نهاده است. تصویر زندگی نوجوانی است که در خانواده ای متمکن و آبرومند و به هم پیوسته قدر می دیده و قد می کشیده و آینده ی تصویر جاندار زندگی روستا و روستاییان آسوده سر دامنه ی حیدربابا در سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰ است که با شهر و شهرنشینی نسبتی ندارند و قناعت و ساده زیستی و جوانمردی و پاکدلی و رضامندی و حقگزاری از دستمایه ها و آرایه های آنان است شهریار در مناسبت های مختلف در ابراز علاقه و عشق به کلیت وطن و مفاخر آن کم فروشی نکرده و همواره منادی پیوستگی اقوام ایرانی و سربلندی و افتخارات ایران بوده و از این بابت در میان ایرانیان به گونه ی عام و در بین آذری زبانان به شکلی خاص مقبولیت یافته است.

شهریار تا سال ۱۳۰۷ به تحصیل در رشته ی پرآوازه ی آن زمان یعنی طب (پزشکی) ادامه داد و

۱- شهریار در غزل «حجاز به آهنگ جازه» درباره ی خودش گفته:

صدای اوج ندارم ولی دودانگ غزل / به اوج رفت و سوز و گداز می خوانم

از آن پس وارد رشته پزشکی ارتش گردید و بورسیه ارتش شد. اما به دلیل آشفته‌گی‌های روحی ناشی از ناکامیهای عشقی و نیز سرشت شاعرانه و نازکدلی‌اش که تناسبی با امور پزشکی و کارهای جراحی و بیماری و بیمارستان نداشت، نتوانست تحصیل خود را به پایان برد. پدرش نیز مستمری او را در اعتراض به ترک تحصیل قطع کرد. حادثه‌ی دردآور دیگر مرگ نابهنگام بهترین دوست و یاور زندگی‌اش، ابوالقاسم شهیار بود که پس از بی‌وفایی محبوبش، دومین ضربه‌ی کاری را بر پیکر روح شهیار فرود آورد و او را دچار آشفته‌گیهای روحی و نیز تهی‌دستی کرد تا جایی که به کارهایی نظیر سرودن شعر برای سنگ قبر و دعانویسی روی آورد. (کلیات ج ۱ ص ۳۴)

در سال ۱۳۱۰ به تهدید یا تبعید به نیشابور فرستاده شد و با مساعدت بخت بر سفره‌ی شهرت کمال‌الملک نشست که تا پایان عمر، این نمک خوارگی را قدر شناخت و به مناسبت‌های مختلف از پاسداشت نعمت و حق‌گزاری باز ناپستاد و یاد و نام کمال‌الملک را همواره گرمی داشت. از جمله در مثنوی «زیارت کمال‌الملک» (دیوان ص ۴۴۳).

در سال ۱۳۱۳ که شهیار روزگار شیدایی و شوریدگی و سرگشتگی‌اش را مجنون وار به دور از یار و دیار در تبعید نیشابور به سر می‌برد، بزرگترین تکیه‌گاه مادی و معنوی‌اش یعنی پدرش را از دست داد و این ضربه‌ی سنگین پیکر ناتوان او را درهم شکست به ویژه از آن نظر که با ترک تحصیل خاطر پدر را بسیار آزرده و او را بسیار دلشکسته کرده بود. شهیار در فشار روحی این پدر آزاری، با توش و توانی تحلیل رفته و هیأتی ژولیده و از خود گریخته به تهران بازگشت و در بیمارستان بستری شد و چنان که پیشتر گفته شد پس از سالها چشم به محبوه‌ی خود گشود و جانی تازه یافت و غزل معروف «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» را سرود.

شهیار پس از بهبود و ترک بیمارستان در سال ۱۳۱۵ به استخدام بانک کشاورزی درآمد و «میرزا بنویس» شعبه شد (کلیات ص ۴۳۹). اما اختیار از کف داده و شیدا، سر بر سنگ ناکامی می‌کوبید و سرانجام از مجالس احضار ارواح سردرآورد و در سال ۱۳۱۹ به حلقه‌ی درویشان پیوست و در این مرحله با عمل به ترتیب و آداب به کمال رسید و خوی عملی درویشانه‌اش با این ترتیب و آداب ظاهری نیز آراسته شد.

شهیار در اشعارش بارها نشان داده که در طریق درویشی گام زده و به مقام رسیده و تا پایان زندگی‌اش از هیأت و رفتار درویشانه خارج نشده است.

در کشکول شعر شهیار جز سرگرانی به حاکمان، همه گون متاع درویشی موجود است از شهریور ۱۳۲۰ دوره‌ی طولانی بیماریهای جسمی و روحی شهیار آغاز شد و از سال ۱۳۲۶ بعد با

شدت بیشتری ادامه یافت به گونه‌ای که از این تاریخ تا حدود پنج سال تحت مراقبت و پرستاری مادرش به درمان پرداخت و به تدریج آشوبها و آشفتگیهای روحی‌اش فروکش نمود و سلامت‌ش را به بهای رنجوری مادرش به کف آورد. سرانجام در ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱ مادر جان در کار فرزند نهاد. شهریار در اجابت خواسته‌ی مادرش که زبان فارسی را به روانی نمی‌دانست، منظومه‌ی «حیدربابایه سلام» را در ۷۶ بند، در تهران سرود که مشهورترین اثر او به زبان ترکی است.

این منظومه با خط خوشنویس مشهور آن زمان یعنی طاهر خوشنویس در اسفند ۱۳۳۲ منتشر شد. شهریار در گذشت مادرش را تلخ‌ترین حادثه‌ی زندگی‌اش می‌دانست و در منظومه‌ی نیمایی «ای وای مادر» این دل‌باختگی و گداختگی را ترسیم نموده است. در سال ۱۳۳۲ شهریار تهران را با همه‌ی یادگارهای تلخ و شیرینش به مقصد تبریز پشت سر گذاشت. او نه تنها با یادگارها و خاطراتش بلکه با همه‌ی «شهریاری‌اش» در زمینه‌ی غزل و عاشقی خداحافظی کرد و از آن پس شیدایی و شوریدگی‌اش به سامان نزدیکتر و غزلش از اوج دورتر شد. شهریار در سال ۱۳۳۳ که ۴۸ سالگی را پشت سر می‌نهاد با دوشیزه عزیزه عبدالخالقی، نوه‌ی عمه‌اش، که آموزگاری ۲۱ ساله بود ازدواج کرد. نتیجه‌ی این ازدواج سه فرزند به نامهای شهرزاد، مریم و هادی بود که دخترانش در زمان حیاتش به خانه‌ی بخت رفتند و تنها هادی تا دم مرگ او همراهش بود.

شهریار در تبریز نیز بارها گرفتار تلاطم و هیجان‌های روحی شد و تقریباً از همه چیز گسست، همدم همیشگی‌اش، سه‌تار، را به کنار نهاد و پیوندش را با علاقه‌مندان و دوستان و آشنایانش برید و در سال ۱۳۴۲ به انزوای کامل فرو رفت. اشعارش رنگ و بوی عرفانی یافت و با وجد و شور و سوز و گداز غزل‌های جوانی‌اش فاصله گرفت.

شهریار در تابستان ۱۳۴۶ به دعوت سرهنگ شهمیری که از ارادتمندانش بود پس از ۱۴ سال دوباره به مدت دو هفته به تهران بازگشت اما آنچنان که باید از سوی شاعران و هم‌ردیفانش استقبال نشد.

گرچه از علاقه‌مندان‌ش اعزاز و اکرام دید.

قصیده‌ای به مطلع:

تا در اقلیم ری آوازه در افکنده و رودم دلنوازان به سرآیند به دیدار و درودم

و رودیه‌ی همین سفر است.

(دیوان ج ۳ ص ۵۵)

شهریار در مهرماه همان سال به دعوت معاونت فرهنگی دربار شاهنشاهی برای شرکت در

مجلس بزرگداشت یکی از شاعران به تهران رفت. او حتی در آن مراسم پرزرق و برق نیز سلوک درویشانه‌اش را از کف نداد.

شهریار تهران را با یادگاری‌هایش نمی‌توانست فراموش کند و به آن کشش عاطفی داشت از این رو بار دیگر در تابستان ۱۳۵۰ به دعوت تبریزیهای مقیم تهران برای مدتی کوتاه به تهران بازگشت تا آن که سرانجام در دوازدهم مرداد ۱۳۵۲ علی‌رغم میل همسرش بار دیگر به یاد یار و دیار و این بار به قصد اقامت همیشگی عازم تهران شد و تا سال ۱۳۵۳ با کج دار و مریزهای معمول گذران کرد. در این سال مرگ محبوبه‌اش «پری» ضربه‌ای کاری به جان و روانش وارد آورد. دو قطعه به مطلع:

«ثریا» رشک ماه چارده شد نهانش از دیده‌ی افلاک کردم

(دیوان ص ۷۰۷)

به دل جشن عروسی وعده کردم ندانستم که مانم دارم از شب

(زندگانی ادبی و اجتماعی شهریار ص ۱۵۱)

بیان این داغ است

سرانجام در شهریور ۱۳۵۳ آخرین ضربه‌ی روحی بر جسم ناتوان و درهم شکسته‌ی شهریار فرود آمد و همسر جوانش در اثر سکنه‌ی قلبی در تهران درگذشت و شهریار را که بیشتر به کودک‌پسندی و پاشویه بود تنها گذاشت و او با کوله بار سنگینی از غم یاران و دلدارانش و در شکستگی کامل در فروردین ۱۳۵۶ راهی تبریز شد و غزلی به مطلع زیر را ره آورد سفر همراه داشت:

باز بایک دوره گردی در وطن باز آمدم

گویی از یک خواب و بیداری به تن باز آمدم

(دیوان ج ۳ ص ۴۳۵)

در این دوران که به فرموده‌ی فردوسی، تهی‌دستی و سال نیرو گرفته بود، او بیش از پیش از دیگران گسست و به قرآن و حافظ پیوست گرچه یاران و دوست داران و به ویژه همشهریانش تنهاش نمی‌گذاشتند اما پیری و بی‌همدمی، ذوق و دماغ او لنگ کرد و آثار این دوره‌اش را به قول خودش از «رقت و ابهام» انداخت.

نیست در شعر من آن رقت و ابهام قدیم دگر این قصه حوالت به زبان‌ساز است

(دیوان ص ۱۰۶)

این شاعر بلند آوازه در بیستم آذرماه ۱۳۶۶ در تبریز به بستر بیماری افتاد و پس از ماهها جدال با مرگ به دستور رئیس جمهور وقت آقای خامنه‌ای، در بیمارستان مهر تهران بستری شد و با همه‌ی توجهاتی که از سوی دولت و نیز دوستانش نشرش شد، سرانجام در ساعت ۱۶/۴۵ روز ۱۳۶۷/۶/۲۶ چشم از دیار یارش بست و بنابر وصیتش در مقبره‌ی الشعراى تبریز در کنار بزرگان شعر فارسی نظیر، خاقانی، ظهیرالدین فاریابی، همام تبریزی که خود یکی از آنان بوده آرمید.

زبان و مضمون اکثر غزل‌های شهریار پلی به درازی هزار سال شعر فارسی است بدین معنی که از نخستین نمادها و افسانه‌ها و استوره (اسطوره)‌ها و تلمیحات به کار رفته در شعر فارسی تا آخرین اصطلاحات و واژه‌های کوچک و بازار زمان خود را در غزل‌هایش به هم‌نشینی مسالمت‌جویانه وا داشته و ترکیب بدیعی از واژه کاریهای هزار ساله‌ی زبان فارسی را به چیره‌دستی فراهم آورده مانند: هابیل و قابیل، سلیمان، بیژن، افراسیاب، سلمی، موسی، سامری، عذرا، نمرود، ایرج، سلم، تور، کتمان، یعقوب، یوسف و ... در کنار: لولو، ممه، سوی چراغ، لاسیدن، مُشتی خل، خرت به چند بار و بندیل، قُرْمَدَنگ، خیک نفت، ملنگ، جُعَلَق، ورپریده و ... کثرت استعمال واژه‌ها و نمادهای تاریخی در غزل‌های شهریار آنچنان است که اگر واژه‌های روزآمد و کوچک بازاری را از آنها حذف کنیم به اعماق تاریخ پرت می‌شویم.

شعر شهریار آینه‌ی صیقلی شخصیت ظاهری و باطنی اوست. ظاهری شلخته و ناپیراسته که مشاطه‌ی ذوق شهریار دستی در آن نبرده بلکه آراستگی‌هایش در بسیاری از موارد کاملاً طبیعی است و اگر تصنعی به کار بسته هیچ ابایی در ابراز آن و کوششی برای پوشش آن نداشته مانند غزل‌های: کاروان شکر، زندان زندگی، عبدخون، چشم انتظار.

از والاترین هنر شعر او آرایه‌ی ایهام است که اکثر ابیات او را دو و یا حتی چند وجهی کرده است مانند: غزل‌های: «کاروان شکر»، بیت هشتم و «نی محزون» بیت سوم و «ای شیراز» بیت دهم. شعر او پژواک یک روح نجیب، شیدا، سوخته، عاطفه‌مند و سریع‌التأثر است که جز اشک و آه و ناله سلاحی برای ایستادگی ندارد چشمه‌ی غزل شهریار تا حدود شش دهه از عمرش همچنان جوشنده بود و به تنگنا نمی‌افتاد و تا جایی که قافیه کشش داشت بی‌خستگی و فشار روحی پیش می‌رفت. تعداد ابیات غزلهایش ظرفیت خزینه‌ی احساس و شاعرانه‌گی‌اش را به خوبی نشان می‌دهد. مانند غزل سپاه من (دیوان، ج ۲، ص ۴۲) و در همین غزل به راستی می‌گوید: خطوط دفتر من سیم ساز را ماند / قلم معاینه مضراب سر به راه من است. این مضراب هیچگاه از سرب‌راهی باز نایستاد و حدود بیست هزار بیت غزل و شعر سستی و بانزده منظومه و شعر آزاد در قالبهای تازه

سرود (گزیده‌ی غزلیات شهریار، یدالله عاطفی، نگارستان کتاب تهران ۱۳۸۷ ص ۱۰) اما مرحوم مهرداد اوستا شاعر معاصر تعداد ابیات شهریار را بین ۷۰ تا ۸۰ هزار بیت دانسته است (روزنامه کیهان شماره ۱۳۴۳۶).

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد شهریار در سایه‌ی شعر حافظ به بالندگی و برخورداری سرشاری رسید و علی‌رغم آن که مردم او را شبیه‌ترین شاعر به حافظ می‌دانند او همواره با فروتنی خود را با افتخار مرید حافظ دانسته و چندبار چنین عنوانی را در خور هوشنگ ابتهاج «سایه» یافته و به صراحت و بلندهمتی ابراز داشته:

خواجه در «سایه» کند جلوه که بنوازد باز

سیر باغ ارم و سایه‌ی سمرو نازم

دیوان ج ۳ ص ۱۵۳

بوژه «سایه» که سبکی بدیع‌تر دارد نوای این غزل از خواجه یاد می‌آرد

من این نوشته‌ام و هر که خوانده می‌داند که «سایه» بیشتر از من به خواجه می‌ماند

دیوان ج ۳ ص ۴۰۲

که در آن بی‌ریایی و صداقت و داوری عادلانه موج می‌زند.

دلیل این شهرت در بین مردم (شباهت شهریار به حافظ) ارادت بی‌چون و چرا و نیز استقبالهای فراوان شهریار است از حافظ. اما جز آرایه‌ی دلپذیر ایهام که وجه مشترک هنر و شعر آن دو است و جوه اشتراک بارزی بین شهریار و حافظ یافته نمی‌شود بلکه برعکس بین شاعرانگی و شخصیت آنها تفاوتها بسیار بیشتر از تشابهات است. حافظ شاعریست که عمیقاً درد اجتماع و فهم اجتماعی فرازمانی و جرأت ابراز آنها را دارد محتوای شعر شهریار، سوز و گداز، اشک و آه و انکسار دائمی همراه با خلوص عاشقانه است که با یک ضرباهنگ پیوسته و یکنواخت در یک محور عمودی جاریست که هم در ناپیراستگی و لغزش‌های زبانی و هم در صمیمیت به غزل‌های سعدی شباهت دارد و نه حافظ. شعر حافظ مانند شخصیتش چند بعدی و عمیق و رنگین کمانیست که از هشیار و مست دل می‌برد اما شعر شهریار مانند خودش ساده و یک رنگ است که در دل دوست داران همان رنگ می‌نشیند.

شهریار چنان که گفتیم در ایهام، حافظ گونه است اما در تناسب اجزای بیت به چیره‌دستی

صائب و در جلوه‌هایی از سهل و ممتنع، سعدی وار است: غزل‌های «صاحب دارد این دل»، «ماه مهمان نواز» و «آه گرم و آهن سرده» و در مجموع نوعی ابهام و گنگی و گاهی تعقید شاعران آذربایجان مانند نظامی در ابیات او رخ می‌نماید.

از تفاوت‌های بسیار روشن دیگر حافظ و شهریار، طنز پردازی فاخر و بی‌همانند اجتماعی حافظ است که از شاکله‌های هنر والا و شخصیت متین و در همان حال شوخ طبع اوست. شوخ طبعی و طنزی که تماماً از وجدانی بیدار و ذهنی هوشمند و نکته‌یاب و زبانی بلیغ و حاضر جواب و درمند جوشیده. همان قدر که شهریار درد شخصی و درونی دارد، حافظ روی زرد غم بینوایان است.

حافظ در غزلیاتش یک انسان کامل زمینی با تمام ویژگیهای کمال است اما شهریار مانند میلیونها عاشق شیدایی است که در صد کمی از آنان ذاتاً شاعرند

حافظ، صمیمیت و خلوص شهریار را در عاشقی ندارد اما شکستگی و انفعال او را هم ندارد. تواضع شهریار در عشق و سلوک اجتماعی‌اش و شعرش ذاتی و برخاسته از دل است اما حافظ همان گونه که در مفاخره‌هایش تنها شاعر آسمانی فارسی است:

در آسمان نه عجب گر به گفته‌ی حافظ سماع زهره به رقص آورد مسیحا را
صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند

در تواضعش هم مکتبی و اعتقادیست و نه فطری. تواضع او سلاحی است برای خلع سلاح ارباب قدرت و متحجران و تاریک‌اندیشان. غزل‌های حافظ ترکیب متوازن و مطبوعی از عشق، عرفان، حکمت، اخلاق، دین، موسیقی، طربناکی، آزادگی، آگاهی، عدالتخواهی، سینه ستبری، خوش بینی، حق‌گزاری‌های انسان‌مداری، مسئولیت‌پذیری، شوخ طبعی، آسان‌گیری و روشن بینی است که در شکل‌ترین شکل هندسی واژه‌ها تشکیل شده اما شهریار شاعری غم زده و منفعل است که عمرش در هم‌نفسی قفس به پایان آمده است.

حافظ به تنهایی ترکیبی از همه‌ی شاعران بزرگ و بزرگان شاعر ایران است اما شهریار تنها مجنون و فرهاد شعر شاعران است با همان خلوص و دردمندی.

شعر شهریار بازار مکاره ایست که شاعر در کمال صداقت و گشاده‌دستی و بی‌برده‌پوشی آنچه در سفره‌ی دل داشته در آن گسترده، عیب و هنرش را و تردامنی و تهجدش را و عشق ناسوتی و عرفان لاهوتی‌اش را در کنار هم و بی‌هیچ ابایی به نمایش گذاشته تا «که قبول و افتد و چه در نظر آید» او گرچه ذاتاً گوشه‌گیر و عزلت‌گزین بود اما حداقل در دنیای مجازی شعرش با بسیاری از

طبقات مختلف مردم حشر و نشر داشته و با آنها روزگار گذرانده است که در این میان سهم موسیقی‌دانان و شاعران بسیار نمایان‌تر از دیگران است. هر صدا و نوای روح‌پرور و یا هر شعر بیان نغز و روح‌نواز که در جان‌ش نشسته به شعرش پیوسته است دیوان او آلبوم بزرگی است که اکثر شاعران و هنرمندان موسیقی سنتی در آن جایی دارند و به نسبت هم‌نوایی با روح او ردپایی نهاده‌اند از جمله:

ابوالحسن صبا استاد موسیقی، قمرالملوک وزیری خواننده، شیدا آهنگساز، حبیب سماعی استاد سنتور، ... عبادی استاد سه تار، کمال الملک نقاش اقبال آذر، ایرج (حسین خواجه امیری)، عبدالله دوامی و ... و همچنین تقریباً تمام شاعران نام‌دار و بعضاً گمنام دوره‌ی زندگی‌اش در شعرش حضور دارند و علاوه بر اینها در چکامه‌ی تذکره گونه‌ای به نام مفاخر و هنر ایران. دیوان ج ۳ ص ۳۶۱ از اکثر شاعران متقدم و نیز دورانش یاد کرده و گزارش داده است.

شعر جزوی از زندگی شهریار نبوده بلکه با او رابطه‌ای این همانی داشته و از همین رو مانند یک زندگی دراز، همه نوع حادثه و تجربه در آن انعکاس یافته و از جمله علاقه و آشنایی شهریار به موسیقی که در اکثر اشعار او نمودار است مثلاً در غزل‌های: سه تار من، کاروان شکر، مناجات و اقبال آذر. تحصیل پزشکی و زندگی کارمندی و بانک کشاورزی و آشنایی‌اش به زبان فرانسه و عربی نیز جای خود را در شعر او دارند:

این در و آن در زدن معلول سرگیجه‌ست و بس

گر کبد سالم بود محتاج کالبدیسات نیست

دیوان ج ۳ ص ۱۷۲

و یا غزل‌های ص ۳۶۱ دیوان ج ۱ و ص ۱۵۹ ج ۳

درباره‌ی آشنایی شهریار به زبان عربی باید گفت علاوه بر اشارات و عبارتهای مختلفی که به تناسب در لابلای مصراعها آورده، غزلی مستقل به نام «حییب» به عربی سروده که در همین کتاب آمده و به گواهی مترجم فاضلش غزلی است بخته و روان.

تقریباً اکثر شاعران هم‌دوره‌اش با او مکاتبات و اخوانیات و مناسبات شاعرانه داشته و از او تجلیل کرده و تکریم دیده‌اند اما این ستایش‌های دوسویه جز کلی گویی و تعارفات معمول شاعرانه چیز تازه‌ای در بر ندارد. اما باید اضافه نمایم که شهریار از نظر دانش ادبی و تسلط بر ریزه‌کاری‌های شعر سنتی و معارفی که برای یک شاعر فرزانه و برجسته‌ی زبان فارسی ضروری است در میان معاصرانش ممتاز است.

سرانجام آن که شهریار آخرین و نیرومندترین سنگریان شعر سستی و به ویژه سبک عراقی است که گویی از قرن هشتم با تیر پرتابی به قرن بیستم فرود آمده است. حضور او در شعر معاصر گرچه راه تازه‌ای پیش پای آیندگان نگشود و پیروان و مقلدانی نیافت اما شهرت و محبوبیت فراوانش و خلوص و بی‌ریایی‌اش و روانی و زلالی ذوقش و مسلک درویشانه و نفس سوخته‌اش موجب ایجاد علاقه و روی آوردن بسیاری از جوانان روزگارش به شعر و شاعری گردید که این خود سهم بزرگی است در پاسداری از حریم شعر فارسی.

مکتب حافظ

گذار آرد مه من گاهگاه از اشتباه این جا
مگر ره گم کند کورا گذار افتد به ما یارب
کله جا ماندش این جا و ناید دیگرش از پی
نگویم جمله با من باش و ترک کامکاران کن
هوای ماه خرگامی نکن ای کلبه‌ی درویش
شیب کان ماه با من بود می‌گفتم کلید صبح
ندانستم که هم از نیمه شب تازد برون خورشید
به کوی عشق یا قصرشهان یا کلبه‌ی درویش
تویی آن نو سفر سالک که هر شب شاهد توفیق
پیا کز داد خواهی آن دل نازک نرنجانم
سفر مه‌سند هرگز شهریار از مکتب حافظ

فدای اشتباهی کآرد او را گاهگاه این جا
فراوان کن گذار آن مه گم کرده راه این جا
نیاید فی المثل آری گرش افتد کلاه این جا^۱
جو هم شاهی و هم درویش گاه آن جا و گاه این جا
نگنجد موکب کیوان شکوه پادشاه این جا^۲
به چاه افکنده‌ایم اشب که در بند است ماه این جا^۳
که نگذارد ز غیرت ماه را تا صبحگاه این جا^۴
فروغ دوست می‌خواهی تو خواه آن جا و خواه این جا^۵
چراغت پیش پا دارد که راه این جا و چاه این جا^۶
کدروت را فرامش کرده با آینه آه این جا^۷
که سیر معنوی این جا و گنج خانقاه این جا^۸

۱- در این بیت کنایه‌ای معروف بکار رفته و آن این که اگر کلامش هم در این جا بیفتد به این جا باز نخواهد گشت. کنایه از دلزدگی و ناخشنودی
۲- خرگاه: بارگاه، قصر. کیوان: زحل دومین سیاره‌ی بزرگ منظومه‌ی شمسی و ۷۰۰ برابر زمین که پیشینیان آن را نحس اکبر می‌دانستند. اما در این جا نشانه‌ی رفعت است.

۳- ای که در کلبه‌ی درویشی به سر می‌بری. هوس ماهروی کاغذین در سر میروان زیرا پادشاهی که شکوهش به کیوان می‌رسد در این کلبه نمی‌گنجد.

۴- به فرموده‌ی سعدی: یا مکن با پیل بانان دوستی / یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل.
۵- شیبی که آن ماهرو با من بود می‌گفتم در ورود صبح را قتل کرده و کلیدش را به چاه افکنده‌ام (کنایه از نایافت شدن) و اجازه نمی‌دهم آفتاب طلوع کند زیرا ماه در این جا اسیر من است.

۶- غیرت: حمادت

۷- اگر در جستجوی جلوه‌ی حق هستی در هر جایی اعم از کوی عشق، کاخ شاهان و یا خانه‌ی درویشان می‌توانی آن را بینی
من آن رندم که با از سر ندونم / میان شعله خشک و تر ندانم
کشت و کعبه و یخخانه و دیس / سربازی خالی از دلبر ندانم
بابا طاهر

۸- سالک: در لغت به معنی رونده و طی کننده‌ی راه است و در اصطلاح صوفیه به آن صوفی اطلاق می‌شود که از خود به جانب حق گام بر می‌دارد.
توضیح: سالکانی که تازه پا در راه نهاده‌اند تحت ارشاد پیری قرار می‌گیرند.
هستم بدرقه‌ی راه کن ای طایر قدس / که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

حافظ ← غزل دریاچه‌ی اشک

۷- یا که با گل و شکوه یار ناز کدل را از خود نرنجانیم زیرا در این جا آه هم آینه را کدر نمی‌کند.
۸- خانقاه: محل اجتماع و عبادت صوفیان است و اساس بنای آن برای اطعام و اسکان فقرای صوفیه و درویشان بوده است که در نزد صوفیه مقام مقدسی داشته. اثنا از قرن هفتم و بریزه قرن هشتم مانند سایر نهادهای دینی- عرفانی نظیر مدرسه، مجلس و خط و صومعه، صداقت و قداست نخستین خود را از دست داده است.

دگر زمزلز جانان سفر مکن درویش / که سیر معنوی و گنج خانقاهت پس

حافظ

یادی و استقبالی از صائب

شانه کرد از طره‌ی طرار اوتاری جدا
ناری از زلفت جدا کن، من هم از شبهای معجز
عشق اگر بود اختیاری، چشم هم باطن شکاف
آنچنان که اعضای تن در (قائقرایا) می‌برند
روی هر دل می‌گذاری دست شفقت، می‌نهی
ذوق‌ها گریخته، کار جهانی لنگ بود
چینه هر چه سالم و فاسد کنی مخلوط هم
جز خدا کویا تمام آفرینش هم‌ره است
یاری از یاران جدا کردم حریفی دید و گفت:
هر گجا باغی، گل از خارش جدا بینی ولی
سینه‌ی بی آن فراخی از غمم انباشته است
قافله‌سالار شب این کوکب صبح است و بس
شهریارا گر خرف بشکسته بازارت مرنج
(همچو آن مجرم کزو هر ساعتی غصوی برند)

شرع گو، انگشت کرد از دزد طراری جدا^۱
می‌کنم با یاد نو، یاد شب تاری جدا^۲
می‌شد از خوبان گشتی یار وفاداری جدا
هر زمان تیغ اجل از من کند یاری جدا^۳
روی بار دوش خود با دست خود باری جدا^۴
زان به هر کس داده فطرت، رغبت کاری جدا
مُرغ زیرک می‌کند از هم به منقاری جدا
هر دلی را دلبری بایست و دلداری جدا
کردی از ماران خود، خوش خال و خط ماری جدا
کی به باغ ما گلی را دیدی از خاری جدا
دیگر این بار غمم می‌خواهد انباری جدا
کاروانی خفته و او چشم بیداری جدا^۵
گوهری داری جدا از خلق و بازاری جدا^۶
چرخ بازیگر کند هر دم زمن یاری جدا^۷

۱- طره: گیسوی ریخته بروی پیشانی، چتری. طرار: دزد، تزدست، جیب‌بر

- طره‌ی طرار: گیسوانی که در پیشانی به چابکی و تردستی دلبرانه در نوسان باشد.

- شانه تازی از طره‌ی طرار او را جدا کرد چنان که گویی به حکم شرع، انگشت دزدی را بریند (طره‌ی یار، دزدی است که دل‌ها را برده)

۲- ناری از گیسوان سیاحت را (بکن، برگزین) تا من هم به یاد آن، شب سیاهی از عرم و به پای آن (برگزینم، از عرم حذف کنم)

منظور شاعر آن است که به تعداد تارهای گیسوان سیاه و دراز نو شبهای سیاه و طولانی دارد.

۳- قانقرایا: بیماری عفونی که در آن اعضای عفونی و درمان ناشدنی را می‌برند.

۴- به هر کس مهریانی می‌کنی، با دست خود باری بردوش خود می‌گذاری. (انتظار مهریانی مدام و یکطرفه را دارد)

۵- چینه: دانه، پرچیدنی

۶- قافله‌سالار شب: ستاره‌ی سهیل، ستاره‌ای نورانی که در اواخر تابستان در خاورمیانه طلوع می‌کند که دیرتر از دیگر ستارگان ناپدید می‌شود. ← غزل سیمین بهبهانی

۷- حافظ: جای آنست که خون موج زند در دل لعل / زین نغابن که خرف می‌شکند بازارش.

۸- استقبالی از غزل صائب است. در مقایسه‌ی این دو غزل می‌توان گفت، شهریار شاعر سبک عراقی است. گرچه در میان اکثر غزل‌هایش بیت‌هایی با ویژگی‌های سبک هندی وجود دارد.

مانند: اجل ز سبیل جوانی گذر ندانستی / فلک ز پشت خم پیری‌اش یکی بل کرد

و: برف بر بام سروچگی اشکم در چشم / مری زولیده کجا و غم بی‌شانگی‌اش

از مهترین تفاوت‌های این دو سبک، ارتباط عمودی ایوانست که در سبک عراقی این ارتباط بسیار بیشتر از سبک هندی حفظ می‌شود و غزل‌های سبک هندی در حکم تک بیت‌های نامرتبط با یکدیگرند.

هوشمندی شهریار در آنست که چون پای استقبال از سبک هندی به میان آمده است، تنها به رعایت وزن و قافیه بسنده نکرده بلکه ساختار سبک هندی را هم در نظر گرفته و غزلش از تک بیت‌ها تشکیل یافته اما چون شهریار شاعر عشق و محبت است به محض این که پس از سه بیت نخستین از عشق فاصله می‌گیرد، غزلش آفت می‌کند و به صائب می‌رسد (غزل صائب در صفحه‌ی بعد آمده)